روایت «جوان» از دو پسر عموی شهید حادثه تروریستی کرمان
شهیدان حسین و حسن محمدآبادی

می‌شود شهید برگردیم؟

حسین پول قرض کرد و خودش را به گلزار شهدا رساند

■ صغری خیل فرهنگ

با همان تماس اول همکاری‌اش را با ما شروع کرد. قرار شد هر چه از شهیدان می‌داند و همه ماوقع روز شهادت حسین و حسن محمدآبادی را برای ما بازگو کند. آقای محسن محمدآبادی برادر شهید حسن و پسر عموی شهید حسین محمدآبادی است؛ دو پسرعمویی که در یکی از موکب‌های مسیر پیاده‌روی گلزار شهدای کرمان از چند روز قبل از آغاز مراسم دست به کار شده بودند تا در چهارمین سالگرد شهادت حاج قاسم بهترین خدمات را به زائران ارائه دهند. او همراه ما شد و از سیره و سبک زندگی شهدا برای ما روایت کرد؛ از کفش واکس زدن‌ها و چای آتشی دم کردن‌هایشان برای زائران گفت تا رسید به لحظه شهادت و شناسایی پیکر شهدا در سردخانه پزشکی قانونی. آنچه در پی می‌آید ماحصل همکلامی ما با آقای محسن محمدآبادی است. با هم بخوانیم.

■ در نبود پدر، مرد خانه شد

ابتدا سراغ حسین می‌رویم. او روایت‌هایش را از حسین اینگونه آغاز می‌کند: «حسین متولد ۲۹ دی ۱۳۸۶ و اهل شهرستان نرماشیر استان کرمان بود. از آنجایی که روز عاشورا متولد شد، خانواده به عشق امام حسین(ع) نام حسین را بر او نهاد. حسین در خانواده‌ای مؤمن و مذهبی پرورش پیدا کرد. حسین خیلی خجالتی و کم حرف بود.

او خیلی زود مرد خانه شد. ۱۲ سال بیشتر نداشت که پدرش را در یک حادثه رانندگی از دست داد. از همان روز دست روی زانوی خود گذاشت و بلند شد تا نان‌آور خانه باشد، حالا او بعد از خدا امید دو خواهر و مادرش شده بود. حسین عاشق اباعبدالله‌الحسین(ع) بود، خادمی اهل بیت(ع) یکی از افتخارات او در طول زندگی‌اش بود. او در ایام محرم و دهه فاطمیه در هیئت‌ها خدمت می‌کرد. حسین سال ۱۴۰۲ عضو بسیج و کمیته خادمین شهدای نرماشیر شد، همان سالی که شهادتش رقم خورد.»

■ با پول قرضی رفت

او در ادامه به واپسین روزهای چهارمین سالگرد شهادت حاج قاسم اشاره می‌کند و می‌گوید: «روز ۹ دی ۱۴۰۲ حسین همراه پسرعمو و پسرعمه‌هایش راهی کرمان شدند تا در موکبی که برای پذیرایی زوار حاج قاسم به راه انداخته‌اند، خدمت کنند.»

مادرش از آن روز اینگونه می‌گوید: «قرار گذاشته بود همراه دوستان و تعدادی از بستگان به کرمان بروند تا در مسیر گلزار شهدای کرمان خدمت کنند، اما من حتی پول کرایه ماشین حسین را نداشتم که به او بدهم. تا صبح بی‌خواب شده و ناراحت بود که چرا نمی‌تواند همراه بچه‌ها به گلزار برود. حال و هوای او را که دیدم رفتم و از یکی از دوستان خانوادگی‌مان پول قرض کردم و او را با پول قرضی راهی گلزار شهدای کرمان کردم. یکی از وظایف حسین در موکب مسیر گلزار شهدا واکس زدن کفش‌های زائران بود. رفقایش می‌گفتند او با دل و جان این کار را انجام می‌داد و از اینکه می‌تواند این کار را برای زائران انجام دهد خوشحال بود.

حسین رفت و ۱۶ روز مانده به سالروز تولدش در ۱۳ دی ۱۴۰۲ به شهادت رسید. نحوه شهادتش آنطور که شاهدان عینی برای ما روایت کرده‌اند اینگونه بوده که گویا حسین دو متر با فرد انتحاری فاصله داشته که سرش مورد اصابت ترکش عامل انتحاری قرار می‌گیرد و همانجا به شهادت می‌رسد.»

■ شناسایی با کارت عابر بانک

شنیدن خبر شهادت حسین برای خانواده سخت بود. او از آن لحظات با اندوه یاد می‌کند. مادر شهید از طریق اخبار و رسانه‌ها متوجه حادثه تروریستی گلزار شهدا می‌شود، بعد با نگرانی با حسین تماس می‌گیرد. بارها و بارها شماره تلفن همراه حسین را می‌گیرد اما کسی پاسخ نمی‌دهد.

مادر هر طور است خودش را به کرمان می‌رساند و همراه با دیگر دوستان و بستگان بیمارستان‌ها را یک به یک می‌گردد اما خبری از حسین نبود. همه امید پیکر او را روز ۱۴ دی ماه تحویل گرفتیم و روز ۱۵ دی به نرماشیر فرستادیم و یک روز بعد یعنی ۱۶ دی در میان حضور حداکثری مردم در جمع هزاران نفری دوستداران شهدا تشییع و به خاک سپرده شد. آن روز می‌شد نگاه‌های پر حسرت مردم را دید؛ نگاه‌هایی که غبطه می‌خوردند و می‌گفتند ای کاش ما هم با شما در کربلای خونین گلزار بودیم.

غم از دست دادن فرزند و فراق عزیز برای مادر و خانواده‌اش دشوار بود اما حالا وقتی به مقام شهادت او و عاقبت بخیری‌اش فکر می‌کند، آرام می‌شوند. مادر می‌داند که حسین در راه مکتب حاج قاسم به شهادت رسیده است که سال‌ها مریدان زیادی را تربیت کرده است. او به افتخاری که حالا با شهادت حسین نصیب خانواده شده است می‌بالد.

■ شهید حسن محمدآبادی

شهید حسن محمدآبادی شهید دیگر خانواده محمدآبادی‌ها و پسرعموی شهید حسین محمدآبادی است. او به رفاقت برادرانه پسرعموهای شهید اشاره می‌کند و می‌گوید: «حسن متولد ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۶ بود. همسن و سال پسرعموی شهیدش حسین. این دو با هم برادر بودند تا پسرعمو. با هم بزرگ شده بودند و خیلی از کارهایشان را با هم به سرانجام می‌رساندند.»

■ هیزم و چای آتشی موکب

وی در ادامه از عشق و ارادتی که شهید حسن محمدآبادی به حاج قاسم داشت می‌گوید: «حسن خیلی حاج قاسمی بود. او دو سالی می‌شد که در برنامه‌های سالگرد حاج قاسم شرکت می‌کرد و مادر به این بود که شاید حسین درمیان مجروحان باشد اما تجسس فایده‌ای نداشت. فردای آن روز به خانواده شهید اطلاع دادند به پزشک قانونی هم سری بزنند. مادر می‌رود. او اسم حسین را میان اسامی شهدا می‌بیند.

شماره ۱۳- شهید حسین محمدآبادی. نامش را از روی عابربانک شناسایی کرده بودند. صحنه دیدار مادر با فرزند شهیدش در سردخانه پزشکی قانونی لحظه سختی بود.

خودش را به گلزار شهدا می‌رساند. دی ۱۴۰۲ دومین سال خادمی‌اش در موکب بود. دوستانش می‌گویند قبل از اینکه بار و بنه را برای اعزام به موکب گلزار شهدا ببندیم همراه با چند نفر از بچه‌ها رفتیم تا برای پخت و پز موکب مقداری هیزم جمع آوری کنیم. حسن سر از پا نمی‌شناخت. خیلی خوشحال بود که برای حاج قاسم می‌تواند کاری انجام بدهد. مسئولمان درست کردن چای آتشی را به حسن سپرده بود. همه مقدمات آماده شد. من، امیرحسین، علی و مهدی سه نفر همراه حسن و حسین که همه در یک رده سنی بودیم، به موکبی که در مسیر گلزار شهدا بود رفتیم.»

■ رزق حلال خانه

او در ادامه از غیرت و منش حسن نسبت به پسرعمویش هم روایت می‌کند و می‌گوید: «بعد از درگذشت پدر شهید حسین محمدآبادی همه امور خانه و تأمین مایحتاج اهل خانواده بر عهده حسین بود. وقت فراغت از درس حسین سر کارمی رفت تا نان حلالی سر سفره خانواده بیاورد. حسن اما در همه این مدت پسرعمویش را تنها نگذاشت. او کنار پسرعمویش ماند و کار می‌کرد و هر درآمدی به دست می‌آورد به حسین می‌داد که بتواند رزق خانه را تأمین کند.»

■ شهادت فاطمی

او در پایان به شاخصه اخلاقی شهید اشاره می‌کند و می‌گوید: «حسن بسیار حیا داشت. می‌گفت نمی‌خواهم چشمم به نامحرم بیفتد. او خیلی هیئتی بود. در مجلس و مراسم اهل بیت شرکت می‌کرد. قبل از شهادت در ایام دهه فاطمیه همه ۱۰ شب از دل و جان خدمت کرد و من فکر می‌کنم این شهادت را از حضرت زهرا(س) گرفت. آری! شهادت رزقی بود که حضرت زهرا به او عطا کرد.

امیدواریم لایق شویم و بتوانیم ادامه دهنده راه شهدا باشیم. ان‌شاءالله در سال آینده در مراسم گلزار شهدای کرمان حاضر شویم و به نیت شهدای این حادثه تروریستی خادمی کنیم.»

■ و حسرتی که بر دل‌هایشان ماند

دوستان و همراهان شهیدان حسین و حسن محمدآبادی که حالا از جانبازان این حادثه هستند، از لحظه شهادت رفقایشان برای ما روایت می‌کنند و می‌گویند: «حسن ذوق و شوق عجیبی داشت. او روز حرکت به کرمان به ما گفت بچه‌ها یعنی می‌شود برویم و شهید برگردیم؟! ما همه خندیدیم و گفتیم حسن مگر به میدان جنگ می‌رویم؟!

حسن تا لحظه شهادت از زائران حاج قاسم و شهدا با چای آتشی موکب، پذیرایی کرد. او و حسین و سه دوست دیگرشان در حال پذیرایی از زائران بودند که عامل انتحاری خود را منفجر می‌کند. حسن و حسین که کنار هم بودند با اصابت ترکش به شهادت می‌رسند و سه دوست دیگرشان که پشت آنها بودند به شدت مجروح می‌شوند. حالا آنها ماندند و حسرت شهادتی که نصیب‌شان نشد. آنها هیچ‌گاه آرزوی شهید حسن محمدآبادی را از یاد نخواهند برد که می‌گفت: «بچه‌ها یعنی می‌شود برویم و شهید برگردیم؟!»

تصویری از شهیدان حسن محمدآبادی (سمت راست) و شهید حسین محمدآبادی (سمت چپ) در مشهد مقدس

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با محمد درستکار همسر شهیده طاهره درستکار که در حادثه تروریستی کرمان به شهادت رسید

ارادت او به شهدا زبانزد بود

■ مبینا شانلو

۱۳دی ۱۴۰۲ رقیه درستکار همراه مادرش، عمه و پسر عمه‌اش به گلزار شهدای کرمان می‌روند. بر اثر انفجار اول عامل انتحاری، او، عمه و پسر عمه‌اش مجروح می‌شوند و مادرش طاهره درستکار به شهادت می‌رسد. رقیه درستکار که هفت سال بیشتر ندارد روز حادثه دچار آسیب جدی از ناحیه پا می‌شود به گونه‌ای که تاکنون بارها تحت عمل جراحی قرار گرفته است و به گفته پدرش درد زیادی را تحمل می‌کند. برای شنیدن روایت زندگی شهیده طاهره درستکار و دختر جانبازش رقیه درستکار، پای حرف‌های محمد درستکار پدر رقیه نشستیم.

■ رقیه همپای مادر بود

همسر شهیده می‌گوید: من محمد درستکار هستم، همسر شهیده طاهره درستکار. اهل شهرستان نرماشیر. من و طاهره خانم پسرعمو و دختر عمو بودیم. سال ۷۸ با هم ازدواج کردیم و ۲۵ سال کنار هم زندگی خوبی داشتیم. در این مدتی که با طاهره خانم زندگی کردم از او بدی ندیدم. او یک زن نمونه بود و در مراسم‌های دعا و عزاداری اهل بیت شرکت می‌کرد. جمعه‌ها دعای ندبه را در مصلی یا در گلزار شهدا می‌خواند. طاهره ارادت زیادی به شهدا داشت و به مزار شهدا سر می‌زد. در تمام این برنامه‌ها دخترم رقیه نیز کنارش بود. رقیه همپای مادر بود.

طاهره خانم از روز تشییع جنازه حاج قاسم تا لحظه شهادتش در همه مراسم‌های حاج قاسم شرکت کرد. او به مراسم‌های بیت‌الزهرا(س) هم می‌رفت. من هم تا جایی که کارم اجازه می‌داد، همراهی‌اش می‌کردم.

■ دردهای بی‌امان

همسر شهیده در ادامه می‌گوید: ثمره ازدواج ما چهار فرزند شد، سه پسر و یک دختر. رقیه جانباز حادثه تروریستی که هنوز هم تحت معالجه و درمان قرار دارد اخیراً دو پایش را پیوند زده‌اند.

رقیه جان خیلی حاج قاسم را دوست داشت. همیشه به مادرش می‌گفت مرا به مزار حاج قاسم ببر... او دختر بسیار باهوش و شیرین زبانی است اما این روزها دردهایش امان او را بریده.

■ فراق جانسوز

همسر شهیده از نحوه شهادت همسر و جانبازی دخترش می‌گوید: روز ۱۳ دی ماه من در نانوایی مشغول کار بودم که همسرم، دخترم رقیه، خواهرم و پسرش تصمیم گرفتند به گلزار شهدای کرمان بروند تا در مراسم چهارمین سالروز شهادت حاج قاسم شرکت کنند.

من شاطر نانوایی هستم و نمی‌توانستم آن روز آنها را همراهی کنم. روز زن را به همسرم طاهره تبریک گفتم و به او سفارش کردم خیلی مراقب خودش و دخترم رقیه باشد. آنها حدود ساعت ۱۱ به سمت گلزار حرکت کردند و نماز ظهر و عصر را آنجا خواندند و نهایتاً در مسیر حادثه تروریستی قرار گرفتند.

من حدود ساعت سه و نیم متوجه انفجار شدم و دقیقاً دو ساعت بعد از آن خبر شهادت همسرم طاهره درستکار را شنیدم.

نبود او و فراقش برای من و بچه‌ها سخت است. ارادت طاهره به شهدا، او را عاشق شهادت کرده بود. بعد از شهادتش میان خاطرات و حرف‌های همسایه‌هایمان بسیار شنیدم که او مشتاق شهادت بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۵۴

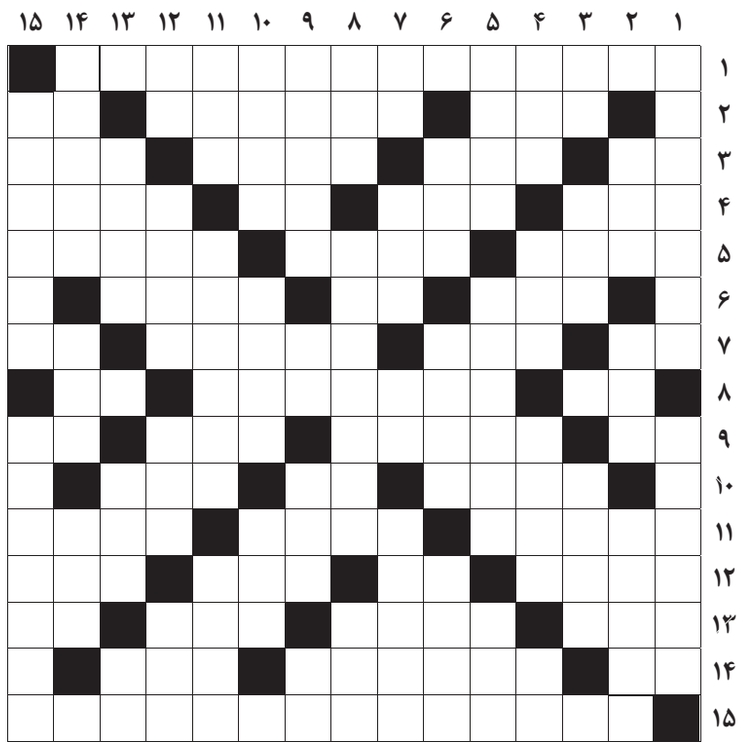

از راست به چپ

■۱- گل بود و به این امتیاز نیز دست یافت ■۲- تکلیف شب- روحانی مبارز جریان ملی شدن صنعت نفت – مادر عرب ■۳- مزه خرمالو- ملیت گوگول- خراب کننده- چشم زخم ■۴- کاهگل- بنوسیاه- علامت پیروزی – راسخ و پابرجا ■۵- آدم آهنی- نوعی بنزین- دوازده عدد ■۶- موی انگلیسی – علامت مفعول - پول کامبوج ■۷- همسفر سوزن- عنصر مقدس نزد زرتشتیان- چیزهای دور ریختنی- کدبانوی خانه ■۸- مخالف- مکتب سیاسی مبتنی بر خودخواهی و خودپرستی- ابزار زمین شویی ■۹- خیس- زرشک- بوستان و روضه- گرمی هوا ■۱۰- چاپار- پول ژاپن- بهشت ■۱۱- موش صحرایی بزرگ- درباره نمازگزار نباید غصبی باشد- بافنده و نساج ■۱۲- فرمانده- رطوبت خسیس- غذای رقیق- نام قدیم سوریه ■۱۳- دفعه و مرتبه- شهری در گیلان- روسیاه مطبخ- درخت انگور ■۱۴- برج کج- تخمین زدن- گوسفند نر ■۱۵- بزرگ ترین پزشک تاریخ ایران که طب شیمی را نیز بنیان نهاد

از بالا به پایین

■۱- اولین نخست وزیر کودک کش اسرائیل – شهر مرکبات مازندران ■۲- میوه بهشتی- از انبیای الهی- لبریز ■۳- شرنگ- جراغ آسمان- زمین کشاورزی بی مصرف مانده ■۴- از شیشه‌آلات کشاورزی- چشم لری- خطای رایانه‌ای- شهر خرما ■۵- درخت میوه جهنمی- نوعی دستگاه چاپ- غله آسیاب شده ■۶- حشره خون‌آشام- فن وطرز عمل- ستون دین ■۷- پسوند خوراک- پرنمک- گشوده- بنده ■۸- واحد شمارش قطار- اولین فرش بافته شده موجود در دنیا- پاره آتش ■۹- عنوانی برای سرباز آموزشی- حرف فقدان- سوره مردم- ماه سرد ■۱۰- لباس زنان هندی- بازاری- عدد دورقمی ■۱۱- جزیره دوگانه- مترجم- سبقت ■۱۲- خطاب بی ادبانه- غذای زندانیان- ناز و کرشمه – ایستگاه قطار ■۱۳- نیاز- توشه ناتمام- حرف فاصله ■۱۴- اولین قرارداد خرید نفت را با ایران امضا کرد- روغن زیتون- یک حرف و سه حرف ■۱۵- زادگاه دکتر علی شریعتی- آفت دانش

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۴		۸	۷				
	۵		۲					۴
						۷	۳	۱
			۹	۸			۱	
۳		۱	۷			۲		
۵				۳	۱			
	۸	۵						
						۱	۲	
				۲	۷		۶	

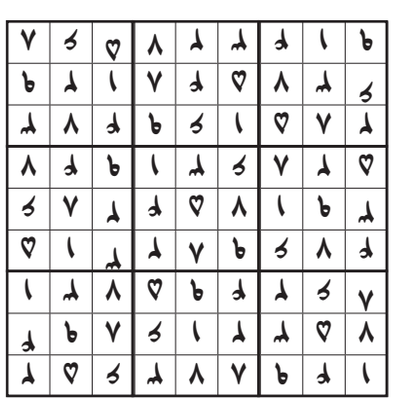

جدول کلمات متقاطع
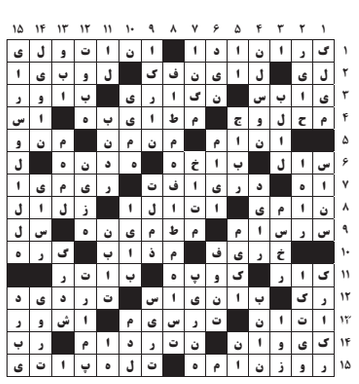
پاسخ جدول شماره ۷۰۵۳